

بسم الله الرحمن الرحيم

نمی دانم درباره این جمله (بسم الله الرحمن الرحيم) چه بگویم؛ دریایی است عمیق که یارای شنای در آن نیست، آن قدر عمیق که حتی غواصان ماهر توانایی کشف تمامی درّ و مرواریدهای آن را ندارند. اما هر کس به قدر وسع خویش از آن بهره می برد. در عمق این کلام تمام اسرار هستی و الهی نهفته است. تمام اسماء الحسنی در آن نهفته است.

حقیقت مقام توکل را می توان در آن یافت و بالاتر رفته و به مقام تفویض رسید و در نهایت سیر خود به تسلیم و عبودیت دست یافت.

به راستی حقیقت این کلام چیست و به کجا متصل است که کشتی حضرت نوح با این کلام به حرکت درآمده و می ایستد «بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا». شاید این کلام کلید هر قفلی باشد که بتوان از طریق آن به سرچشمه های حکمت و حقیقت و عبودیت دست یافت و در آن به حیرت بعد از عقل رسید و به دنبال آن به قرار دست یافت.

سوال بسیار است و پاسخ اندک و اندک تر از آن افرادی که به حقیقتش دست یافته و بتوانند خبر دهند.

آه! چقدر جهل زیاد است و چقدر مجهول بسیار! چه چیزی دردآورتر از این است که گوهری گرانبها در دست انسان باشد اما نتوان به حقیقت آن دست یافت.

اما لطیفه ای وجود دارد

اگر انسان به این مرتبه از جهل آگاه شده و با درک آن، مسئله ای سازد که او را از همه چیز فارغ کرده و به حرکت درآورد، قدر دانستنش غنیمت است.

در واقع همین سوال ارزشمند است.

دیدن سوال. پذیرفتن سوال. بودن با سوال. انس گرفتن با سوال. زندگی کردن با سوال و در نهایت تبدیل شدن به سوال مهم است. عطش و نیاز، پاسخ و جواب را جذب کرده و می آورد و نیازی نیست تا به دنبالش گشت.

وقتی که می‌گوییم بسم الله، می‌خواهیم که عمل و کردار و هر حرکت خود را وابسته به الله کنیم تا از طریق اتصال به نامحدود و غیب، به عمل صالح دست یافته و مومن شویم.

بسم الله یعنی ربط و اتصال. یعنی توکل و تفویض. یعنی خدایی شدن حرکت در تمام منازل و مراحل.

بسم الله یعنی ربط به سرمنزل هستی و ارتباط با جانِ جانان، یعنی اظهار نیاز به درگاه بی نیاز. یعنی جذب عظمت إله شدن. یعنی واله و حیران شدن. یعنی به اسماء الحسنی متصل شدن.

وقتی بسم الله گفته می‌شود، خداوند را در حرکت خود با نام مخصوص او می‌خوانیم، نامهایی مانند مومن، سلام، مهیمن، جبار، قدیر، رزاق، رحمن، جواد و ... این اسماء مصداقی از همان وسیله‌ها هستند که خداوند فرموده است: «و ابتغوا الیه الوسیله».

پیامبر ختمی مرتبت حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرمایند: «کل امر ذی بال لم ییدا باسم الله فهو ابتر». چرا کاری که با نام خداوند آغاز نشود ابتر است؟ سوال زیبایی است. می‌توان به آن پاسخی داد ولی زندگی کردن با این سوال زیباست.

انسانی که فقر مطلق است «یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله» و دارای جهل بسیار «انتم لا تعلمون»، نمی‌تواند به همه چیز و در تمام ابعاد احاطه پیدا کند. از طرفی این انسان محدود در جهان ماده و با ابزار حسی زندگی می‌کند فلذا دارای فهم محدود و خطاپذیر است؛ اما غافل از این است که در ورای این دنیا، عالمی وجود دارد که از ماده فراتر بوده و بر آن احاطه دارد، غیبی وجود دارد که از ماده فراتر بوده و ابزار حس، توانایی دست یافتن به دامن آن را ندارد؛ در نتیجه وقتی در عملی بسم الله می‌گوییم یا به عبارت دیگر با ایمان به غیب و توسل به آن کاری را آغاز می‌کنیم، خود را به نامحدود متصل کرده با از میان رفتن فقرمان می‌توانیم حرکتیمان را به عملی صالح تبدیل کنیم که بتواند صعود کند «الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه».

نکته ای دیگر: مطلبی که مولا و سرور عارفان و سالکان امیرالمومنین (علیه السلام) می‌فرمایند: «أنا نقطه باء بسم الله» یعنی چه؟ مگر حقیقت این باء چیست که نقطه آن، مولا باشد؟

فهم قاصر است از دست یابی به قله معانی این کلام. اما شاید بتوان به دامنه آن نزدیک شد. ایشان می فرمایند که کل قرآن در سوره حمد خلاصه شده و سوره حمد در بسم الله آن و بسم الله آن در باء آن و من نقطه زیر باء هستم.

شاید بتوان با کمک از قرآن کمی از پرده حقیقت این سخن به کنار زنیم. خداوند در سوره الرحمن می فرماید: «الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البيان». این آیات دربردارنده این نکته هستند که انسان در صورتی به مقام انسانیت و بیان می رسد که از مرتبه تعلیم قرآن گذشته و قرآنی شود. یعنی خود، قرآن مجسم شود؛ اخلاقش، قرآن شود؛ رفتارش، قرآن شود؛ عبادتش، قرآن شود؛ فهمش، قرآن شود و ... این تعلیم نیز باید توسط رحمن صورت پذیرد تا اثر بخش باشد زیرا رحمن است که با رحمت محیط خود بر عالم ممکنات، این موجود فقیر (انسان) را مورد رحمت قرار داده و با تعلیم قرآن به او، باعث شکوفاشدن حقیقتش می شود. از طرفی مولا علی فرمودند که کل قرآن در باء آن خلاصه شده است. در نتیجه می توان گفت که اگر انسان به حقیقت قرآن دست یابد و قرآنی شود تازه به باء بسم الله رسیده است اما لطیفه موضوع اینجاست که این باء بدون نقطه اش بی معناست؟ حال معنای این نقطه چیست؟ یا به عبارت دیگر تاویلش چیست؟

پس باید لحظه ای آرامید و با سکوتی توأم با فکر و نیاز به این مسئله اندیشید که

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش کی روی ره ز که پرسى چه كنى چون باشى